

نقد و بررسی استدلال‌های ویلیام جیمز در جستار «خواستِ باور»

مهدی اخوان*

سید امین موسوی زاده**

چکیده

ویلیام کلیفورد در جستار «اخلاق باور» مدعی شد که باور بر بنیاد شواهد نابسنده، در هر کجا و هر زمان و برای هر کس خطاست. ویلیام جیمز در جستار «خواستِ باور» در صدد پاسخ به او برآمد و ادعا کرد که باور دینی یک تصمیم اصیل است و در این گونه تصمیمات توجیه ایمان، خواستِ باور است. اصل ادعای جیمز در «خواستِ باور» تعریف انتخاب اصیل و انتساب ایمان توحیدی به آن است. باورداشتن به خدا اگر تصمیمی اصیل باشد باید سه ویژگی را احراز کند: الف) گریزناپذیری؛ ب) زنده بودن؛ و ت) خطیر بودن. ما در این جستار پس از بررسی مجمل آرای جیمز و نقدهای مهم بر او، روایی انتساب این سه ویژگی بر ایمان دینی را واریسی کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: ویلیام جیمز، خواستِ باور، اخلاقِ ایمان.

۱. مقدمه

ویلیام کینگدم کلیفورد (W.K. Clifford) در سال ۱۸۷۷ در جستار «اخلاق باور» (The Ethics of Belief) بنیاد اخلاقی ایمان آوردن را زیر سؤال برد.^۱ او در این مقاله تخلف از بایسته‌های معرفتی و اعتقاد بدون قرائن و استدلال را امری غیر اخلاقی شمرد. او با صورت‌بندی

* استادیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول) makhavan77@gmail.com

** کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۱۴

جدیدی از قرینه‌گرایی حداکثری این رهیافت را ارائه کرد و مدعی شد که باور به چیزی بر بنیاد شواهد نابسند، در هر کجا و هر زمان و برای هر کس خطاست.

علی‌رغم تأثیر فراوان این مقاله، هجده سال طول کشید تا ویلیامی دیگر نقدی جدی بر آن نوشت. ویلیام جیمز (William James) در سال ۱۸۹۶ در جستاری با عنوان «خواست باور» (The Will to Believe) کوشید تا به حملات کلیفورد و دیگر قرینه‌گرایان حداکثری خدانا باور پاسخ گوید.^۲

این جستار اگر ادعا نکنیم که توانست به نقدهای کلیفورد پاسخ گوید دست‌کم تا حد فراوانی توانست توازن را میان دو جبهه ایجاد کند.

او به طور خلاصه چنین معتقد است که در مواردی که شواهد کافی برای یک باور موجود نیست، گاهی می‌توانیم فرضیه‌ای را که با نیازهای طبیعت ارادی ما سازگار است بپذیریم و سپس ثابت کنیم که آن فرضیه نتیجه‌بخش است و از حقیقت برخوردار است. البته او تأکید می‌کند که این فقط در مورد انتخاب‌های «اصیل» امکان‌پذیر است.

بر مقاله جیمز، فارغ از ضعف یا قوت ادعاهای کلیفورد که مجالی جداگانه می‌طلبند انتقادات فراوانی وارد شده است و ما پس از بررسی نظریه جیمز به بازگویی تعدادی از آن‌ها خواهیم پرداخت. در پایان نیز نقد خود را بر جیمز مطرح خواهیم کرد.

۲. چکیده‌ای از جستار «اخلاق باور»

ویلیام کینگدم کلیفورد، ریاضی‌دان و فیلسوف ملحد انگلیسی (۱۸۷۹-۱۸۴۵) جستار اخلاق باور را در سی و یک سالگی و دو سال پیش از مرگ زودهنگام خود نگاشت و در آن از منظری قرینه‌گرا پشتوانه اخلاقی باور را زیر سؤال برد. کلیفورد در این جستار از یک مثال شروع می‌کند. او یک کشتی‌دار را تصویر می‌کند که به رغم این‌که می‌داند کشتی او فرسوده است با ایمان به این‌که خدا کشتی را حفظ خواهد کرد آن را به دریا می‌فرستد. کلیفورد بیان می‌کند که چه کشتی سالم بازگردد و چه سالم بازنگردد، عمل کشتی‌دار غیر اخلاقی است چراکه بر بنیاد شواهدی نابسند کاری را انجام داده است (Clifford, 1876: 289-290).

او با ذکر یکی دو مثال دیگر سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد که باور به هر چیزی بر پایه شواهد نابسند اخلاقاً کاری نادرست است. او جست‌وجو برای یافتن شواهدی که اندیشه را یک‌بار و برای همیشه با این تصور که آن برای همیشه درست خواهد ماند ناصواب

می‌شمرد و هر گونه سرکوب‌کردن تردید را غلط می‌داند؛ چراکه یا با پژوهش‌های پیشین می‌توان به تردید پاسخ داد یا این‌که ناتوانی در پاسخ به آن نشان می‌دهد آن پژوهیدن‌ها کافی نبوده‌اند (Clifford, 1876: 309).

۳. دربارهٔ ویلیام جیمز

هنگامی که ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰) فیلسوف آمریکایی و بنیان‌گذار مکتب کارکردگرایی که تحلیل‌های مفصلی دربارهٔ تجربهٔ دینی انجام داده است بر جستار کلیفورد پاسخ می‌نوشت پنجاه و چهار سال داشت و هفده سال از مرگ کلیفورد، و به قول جیمز آن «کودک شرور دوست‌داشتنی»، می‌گذشت. جیمز خود در این زمان هنوز کتاب بنام خود «کارکردگرایی: نامی نو بر برخی روش‌های دیرین اندیشیدن» را منتشر نکرده بود. او گرچه در این ایام از فلسفه غافل نبود اما در عالم نوشتار بیش‌تر به عنوان یک روان‌شناس مطرح بود؛ وی تا پیش از جستار «خواست باور» که آن را با «مقالاتی دیگر در فلسفهٔ عمومی» در قالب یک کتاب منتشر کرد، دو کتاب در حوزهٔ روان‌شناسی با عناوین *اصول روان‌شناسی و روان‌شناسی؛ درس‌گفتار کوتاه منتشر کرده بود*. اما با انتشار این کتاب در حوزهٔ فلسفه، او از دنیای روان‌شناسی فاصله گرفت و به‌رغم انتشار یک کتاب دیگر در این حوزه روان‌شناسی در سال ۱۸۹۹ با نام *سخنانی با معلمان در باب روان‌شناسی*، دیگر آثار خود را به فلسفه و به‌طور ویژه معرفت‌شناسی اختصاص داد. او هم‌زمان با «خواست باور»، «بی‌اخلاقی انسان» را منتشر کرد و در سال ۱۹۰۲ باز هم به فلسفهٔ دین بازگشت و کتاب *گوناگونی تجربه‌های دینی: مطالعه‌ای در سرشت انسان* را نگاشت. جیمز در سال ۱۹۰۷ مهم‌ترین کار خود را در تبیین کارکردگرایی منتشر کرد و دو کتاب *جهان تکثرگرا و معنای صادق: فرجام کارکردگرایی* را در سال ۱۹۰۹، یک سال پیش از مرگ خود ارائه کرد. پس از مرگ نیز چندین کتاب دیگر از مقالات منتشرنشدهٔ او به چاپ رسید که مهم‌ترین آنان *مقالاتی در تجربه‌گرایی بنیادی بود* (Duddles, 2012: 6-7; Goodman, 2000).

به هر رو چنان‌که پیداست جیمز در هنگام نوشتن «خواست باور» هنوز به ارائهٔ دقیق پروژهٔ فکری خود در مورد تجربهٔ دینی و کارکردگرایی نپرداخته است و در واقع این جستار آغازی برای طرح چنان مسائلی است. با این حال از همین مقاله نیز می‌توان به‌اجمال به آن‌چه جیمز در سر می‌پروراند پی برد.

۴. چکیده‌ای از جستار «خواست باور»

ادعاهای جیمز را در «خواست باور» می‌توان به طور خلاصه این‌گونه بیان کرد:
او نخست هر انتخاب اصیلی را مطابق «مقاصد خود» (William James, 1896: 3) دارای سه شرط می‌شمرد:

۱. زنده در برابر مرده

انتخاب زنده‌گزینشی است که هر دو سوی‌گزینش برای‌گزینش‌گر حیاتی باشد و جذبه‌ای عاطفی، درونی و ذهنی است و نه منطقی یا اجباری. انتخاب مرده‌گزینه‌ای است که هیچ جذبه‌ای را در‌گزینش‌گر برنمی‌انگیزد. او مثال می‌زند که باور به مهدی برای یک عرب زنده است اما برای یک مسیحی انتخابی بی‌جان به‌شمار می‌آید. برای او این دو سرحد از ویژگی‌های درونی یک انتخاب نیست بلکه کاملاً به صاحب فکر بستگی دارد (ibid).

۲. ناگزیر در برابر گریزپذیر

در این‌جا فقط دو شق معین وجود دارد و ما میان گزینه‌ها ناگزیر از انتخاب هستیم. یعنی به زبان منطقی می‌توان گفت که طرد شق ثالث شده است. او خود مثال می‌زند که «یا بگو نظریه‌ام درست یا بگو نادرست است» ناگزیر نیست چراکه می‌توان هیچ اعتنایی به این نظریه نداشت. اما این‌که «یا این حقیقت را بپذیر یا بدون آن سر کن» گزینشی ناگزیر است چون شق دیگری در میان نیست (ibid).

۳. خطر در برابر بی‌خطر

هنگامی است که یک فرصت منحصر به فرد باشد که اگر آن را از دست بدهید، دیگر امکان جبران و تدارک نباشد. به عبارت دیگر می‌توان خطیربودن را با بازگشت‌ناپذیری توصیف کرد. جیمز برای ارائه مثال در این مورد، سفر اکتشافی برای نخستین‌بار به قطب شمال را مطرح می‌کند که اگر این انتخاب را کنار نهمیم، دیگر هرگز فرصتی برای فرارگرفتن در میان کاشفان قطب شمال نخواهیم داشت (ibid: 4).

او سپس سراغ «روان‌شناسی» باورهای انسان می‌رود و سرشت ارادی و عاطفی انسان را ریشه همه اعتقادات او می‌داند (ibid). او در ادامه به شرح مفصل این انتخاب‌های اصیل می‌پردازد و از همین منظر برهان شرط‌بندی پاسکال را نیز به چالش می‌کشد چراکه انتخاب چنان ایمانی را انتخابی بی‌جان می‌شمرد (ibid: 5-6). سپس به تبیین سرشت اراده‌گر انسان می‌پردازد و مدعی می‌شود که همه ما در این مکان به ملکوت‌ها، پایستگی انرژی،

مردم سالاری، لزوم پیش‌رفت، مسیحیت پروتستان و تلاش برای آموزه جاودانگی باور داریم، اما هیچ‌یک از این امور از دلایل ارزش‌مند عقلی که بتوان نام برد برخوردار نیستند. ما به این موضوعات و محتوای درونی آن‌ها اشراف نداریم اما اعتبار ظاهری و وجهه این عقاید، آن چیزی است که موجب می‌شود نور و گرما از آن ناشی شود و خزانه خاموش ایمان را بیداری بخشد. جیمز بیان می‌کند که ما در بسیاری از موارد، «در نهصد و نود و نه مورد از هر هزار مورد»، عقل ما به همین مقدار هم قانع می‌شود و پذیرش ما ناشی از تأیید عاطفی خواست ما است. در این میان حتی ایمان‌داشتن ما به این که حقیقتی وجود دارد و این که ذهن ما و حقیقت برای هم ساخته شده‌اند نیز از همین دست است (ibid: 9-10).

جیمز پس از این تبیین، در کوتاه‌ترین بند جستار خود، فقره شماره چهار، بیان می‌کند که هنگامی که با گزینه‌ای اصیل روبه‌رو هستیم و با زمینه‌های اندیشه‌ای در مورد آن نمی‌توانیم تصمیم‌گیری کنیم سرشت عاطفی ما نه فقط شاید بلکه باید از میان گزینه‌ها دست به انتخاب بزند و در این شرایط برنگزیدن خود یک گزینش عاطفی است و با خطر از دست دادن حقیقت همراه است. یعنی در واقع در مواردی که شواهد بسنده برای یک باور در دست نیست گاه می‌توان فرضیه‌ای را که با نیازهای سرشت ارادی ما سازگار است پذیرفت و سپس ثابت کرد که آن فرضیه نتیجه‌بخش است و از حقیقت برخوردار است (ibid: 12).

جیمز بعد از دو فقره که به تفصیل در تجربه‌گرایی و مقتضیات آن سخن می‌گوید (رویکردی که در کتاب مقالاتی در تجربه‌گرایی بنیادی بعدها دنبال می‌شود) به عنوان واپسین مقدمه بیان می‌کند که دو رویکرد معرفتی می‌توان در پیش گرفت: جست‌وجوی حقیقت، و پرهیز از خطا. از نظر جیمز باور به حقیقت و پرهیز از خطا دو قانون متفاوت هستند که با گزینشی که میان آن دو داریم و اولویتی که برای هر یک از این دو قائل می‌شویم ممکن است کل حیات فکری ما دستخوش تغییر شود. اصل نخست ما را به صورت‌بندی فرضیات می‌کشاند و دومی ما را از اظهار نظر قطعی در مورد باورهایمان برحذر می‌دارد. چنان‌که پیداست درست برخلاف ویلیام اول این ماجرا، کلیفورد، که نگران ورود امر کاذب در معرفت بشر بود و توصیه به عدم باور به خاطر گرفتارنشدن در باور کاذب می‌کرد ویلیام جیمز دل‌مشغول از دست رفتن حقیقت است. جیمز می‌اندیشد که مبدا بیم از خطا ما را از موهبت دانش واقعی محروم کند؛ از این رو او توصیه می‌کند که آماده باشیم بارها و بارها در کندوکاوهای خود گول بخوریم به جای آن که فرصت دستیابی و

«حدس» حقیقت را به واپس افکنیم. از نظر جیمز، کلیفُرد صرفاً ترس خود را از فریب بیان می‌کند و از این ترس چونان یک بنده اطاعت می‌کند. او رویه خود را در داشتن «سینه‌ای درخشان‌تر» بسیار «سالم‌تر» از رویکرد «عصبی» کلیفُرد می‌داند و آن را برای فیلسوف تجربی برازنده‌تر می‌شمرد (ibid: 18-19).

پس از برشمردن این مقدمات جیمز به طرح ادعای اصلی خود از فقره هشتم به بعد می‌رسد. چنان که آمد او می‌گوید که هنگامی که انتخابی اصیل در میان است و نمی‌توان بر اساس اصول اندیشه‌ای درباره آن تصمیم گرفت، سرشت عاطفی و شورمند ما نه فقط مجاز است بلکه باید بین شقوق و راه‌های گوناگون تصمیم بگیرد و دست به انتخاب بزند؛ زیرا در چنین شرایطی تصمیم‌نگرفتن و رهاکردن مسئله خود یک انتخاب است. در مسائل گستره طبیعت فیزیکی به‌ندرت پیش می‌آید که عجله‌ای یا اهمیتی وافر وجود داشته باشد. پرسش‌ها در این جا اغلب گزینش‌هایی بی‌اهمیت، و فرضیه‌هایی بی‌جان هستند و کم‌تر گریزناپذیرند (ibid: 20-22). اما مقولات اخلاقی را نمی‌توان با این توجیه که هنوز دلیل معقولی برای آن وجود ندارد به تعویق انداخت؛ چراکه اخلاق پرسش از وجود یا عدم وجود نیست بلکه از خوب یا بد می‌پرسد. او از این پرسش‌های کلی در باب امر خیر به سراغ مسائلی از روابط شخصی می‌رود و ادعا می‌کند برای مثال ایمان پیشینی شخص در وجود علاقه شخص مقابل به او، همان چیزی است که در نهایت علاقه را در شخص مقابل ایجاد می‌کند. اما با عزلت‌گزینی هیچ علاقه‌ای پدید نخواهد آمد. درواقع ایمان به یک واقعیت می‌تواند آن واقعیت را بیافریند. از این رو در حقایقی که با رفتار شخصی ما پیوند دارند ایمان مبتنی بر خواست، امری مشروع و حتی گریزناپذیر است (ibid: 22-25).

پس از این در فقره دهم که فقره پایانی جستار نیز است، جیمز می‌کوشد تا این امور و مدعیات را به ایمان دینی پیوند بزند. او برای این کار نخست دست به تبیین فرضیه دینی می‌زند تا سپس اثبات کند که این فرضیه زنده و گریزناپذیر است. از نظر او گفتمان دین شامل دو چیز است: بهترین چیزها همیشگی‌ترین چیزهاست و کمال جاویدان است، و دیگر این که اگر این را باور کنیم از چیزی که هستیم بهتر خواهیم شد. او شکاکیت در پذیرش فرضیه دینی را گزینش نوعی خاص از خطر می‌داند و توصیه امثال کلیفُرد به حفظ شکاکیت را مادامی که شواهد کافی برای دین به‌دست نیامده برابر با انتخاب ترس از خطا بودن دین به جای امید به درست بودن آن می‌داند. به تعبیر دیگر می‌پرسد چه دلیلی هست که فریب خوردن با امید، بدتر از فریب خوردن با ترس باشد؟ او می‌گوید که مایل نیست یگانه فرصت‌اش را

برای برنده‌شدن از دست بدهد (و در این منظر به استدلال شرط‌بندی پاسکال نزدیک می‌شود که خود در فقرات قبل به نقد آن پرداخته بود) (ibid: 27).

اما جیمز از دیدگاه دیگری نیز وجهی پیش‌گویانه از دین ارائه می‌کند که در نظر او کامل‌ترین و جاویدان‌ترین وجه دین است. این وجه از جنس تجربه دینی است و جیمز سپس‌تر در آثار خود بیش‌تر به این مفهوم می‌پردازد. در این منظر دین به گونه‌ای به ما نمایانده می‌شود که گویی تشخیص دارد و در این معنا دیگر جهان فقط برای ما یک آن/این نیست بلکه یک تو است؛ لذا هر رابطه‌ای که میان دو شخص ممکن است در این‌جا نیز برقرار خواهد بود. در این‌جا اگر کسی خود را زیر فریادهای منطق خفه کند و برای باور به خدا خواهان نمود صریح او باشد برای همیشه خویشتن را از تنها فرصت آشنایی مستقیم با خدا محروم می‌کند. درست مانند کسی که در اجتماع، خود را از حشر و نشر با مردمان متشخص برکنار کند و بدین ترتیب خود را از همه مزایای اجتماعی که از قبل آن می‌شد به‌دست آورد محروم سازد. او این حق را برای خود قائل است که با قبول خطر از جانب خود به هر فرضیه‌ای که آن‌قدر زنده باشد که اراده‌اش را وسوسه کند باور بیاورد. از نظر او این دستور که باید تا روز قیامت، یا فقط تا آن زمان که عقل و حواس ما دست در دست یک‌دیگر شواهد کافی فراهم کرده‌اند بر خواسته‌های قلب، غرایز و شجاعت خود مهار بزنیم و البته در این میان، طوری عمل کنیم که گویی دین از حقیقت برخوردار نیست عجیب‌ترین چیزی است که تا این زمان در غار فلسفه ساخته شده است (ibid: 28).

او در پایان دوباره دست به دامان تجربه‌گرایی می‌شود و می‌نویسد که اکنون که ما تجربه‌گرا هستیم و اکنون که باور داریم هیچ ناقوسی در دست ما نیست که چون حقیقت در دست ما قرار گیرد و به صدا درآید، پس موعظه‌کردن خلق به نشستن صدای ناقوس، صرفاً وهمی بیهوده است. او در انتها به مسئله رواداری و مدارا روی می‌کند و خطاب به امثال کلیفورد می‌گوید که ما باید عمیقاً و آگاهانه به آزادی اندیشه یک‌دیگر احترام کنیم و نباید چون مخالفتی داریم زبان به ناسزا باز کنیم (ibid: 29-30).

۵. صورت‌بندی ادعای جیمز

جردن در دانش‌نامه استنفورد یک صورت‌بندی از استدلال جیمز ارائه کرده است (Jordan, 2004). این صورت‌بندی با حفظ شاکله اصلی آن و با اندکی دخل و تصرف و اضافه‌کردن برخی جزئیات به این صورت است:

۱. مطابق مبنای کارکردگرایی، یک باور، فقط در صورتی حقیقی است که عمل مطابق آن، به‌طور تجربی نتایج رضایت‌بخش و محسوس به‌بار آورد؛ یعنی نتایجش با مجموع علقه‌ها و دل‌بستگی‌های وجودی بشر سازگار باشد (در این باره جیمز سپس‌تر در آثارش مفصلاً بحث می‌کند. در این جا کارکردگرایی را صرفاً باید یک پیش‌فرض معرفت‌شناختی انگاشت).
۲. از دیدگاه روان‌شناختی، انسان به‌هیچ‌وجه موجودی صرفاً عقلانی نیست (در این باره جیمز در آثار متقدم خود به بحث پرداخته است).
۳. شکل اصیل دین، حس یا احساسی است که نباید با عقیده و عمل یک‌سان انگاشته شود؛ احساس منبع ژرف‌تر دین است و گوهر دین جنبه احساسی یا «تجربه دینی» به معنای خاص آن است (او کتاب مفصلی دارد که بحث‌های عمده خود در باب تجربه دینی را در آن مطرح می‌کند. در این جستار این صرفاً به عنوان یک مقدمه مفروض مطرح است).
۴. در مواردی که گزینه‌ای زنده، ناگزیر و خطیر باشد آن را گزینش اصیل می‌نامیم.
۵. در گزینش‌های اصیل تعلیق حکم و توقف امکان‌پذیر نیست و عدم تصمیم خود نوعی تصمیم است.
۶. در ایمان و باورهای دینی شرایط سه‌گانه گزینش اصیل وجود دارد.
۷. مقصود از دخالت و تأثیر اراده در باور، همه عوامل مؤثر در باور، مانند ترس، امید، تعصب، دل‌بستگی، تقلید، شرایط اجتماعی، است که از طریق اراده کردن عمل می‌کنند.
۸. دو راهبرد فکری در دست است: نخست پرهیز از خطا و خطر از دست‌دادن حقایق، و دوم پرهیز از اتلاف حقایق و خطر معرفت کاذب.
۹. هر راهبردی که حقیقت را از دست بدهد ناقص است.
۱۰. در راهبرد نخست حقایقی از میان می‌رود.
۱۱. راهبرد دوم بر راهبرد نخست ارجح است.
۱۲. پس ادعای کلیدی کلیفورد مبنی بر این‌که باور به هر چیزی بر پایه شواهد ناپسندیده اخلاقاً کاری نادرست است پذیرفتنی نیست.
۱۳. اراده قوی‌تر از عقل است و در مواردی که شواهد کافی وجود ندارد اما با دل‌بستگی‌های وجودی شخص هماهنگ است اراده وارد میدان می‌شود.

۱۴. بنابراین: توجیه ایمان (برای فقدان شواهد) و تفسیر ایمان، خواستِ باور یا آن‌چنان که گروهی دیگر ترجمه کرده‌اند ارادهٔ معطوف به باور است.

۶. نقدهای مهم بر جیمز

ادعاهای جیمز هرچند به طور جدی جبههٔ قرینه‌گرایی حداکثری را که توسط پیروان کلیفرد رهبری می‌شد به چالش کشید، اما خود مصون از نقد نماند و چه در جبههٔ قرینه‌گرایی و چه حتی در جبههٔ الهی‌دانان، با آن به مخالفت برخاستند و مهم‌ترین این نقدها بر مدار اختلاط میان اندیشه و اوهام و توجیه حداکثری خرافات می‌چرخید.

نخستین نقد جدی را بر ویلیام جیمز در سال ۱۹۰۷، یازده سال بعد از انتشار «خواست باور»، استاد دانشگاه میشیگان، آلفرد هنری لویید در جستار «ارادهٔ تردید» نوشت و در آن مدعی شد که تردید برای باور صادق ضروری است (Lloyd, 1907: 112).

یک سال بعد، پیرس در مقاله‌ای با عنوان «استدلالی عقیم برای واقعیت خدا» بر فیلسوفان کارکردگرا تاخت و در پایان به‌طور ویژه «خواست باور» را به چالش کشید. پیرس در جملات پایانی اثر خود نوشت که کارکردگرایانی چون جیمز با غریزی کردن فلسفه در آن بذر مرگ می‌پاشند (Pierce, 1908: 112).

والتر کافمن نیز یکی از کسانی بود که در کتاب خود نقد دین و فلسفه با آرای جیمز مخالفت کرد. او معتقد بود که جیمز در پس این ادعا که در رویکرد او خطری کوچک‌تر برای ازدست‌رفتن حقیقت وجود دارد در واقع می‌خواهد از اعتراف به این که برخی باورهای سستی آرامش‌بخش هستند بگریزد. به دیگر سخن، درحقیقت او میان کسی که حرفی را صد در صد با استدلال می‌زند و کسی که پشتوانه‌ای مستحکم برای حرف خود ندارد هیچ تمایزی نمی‌گذارد (Kaufmann, 1958: 83).

جان هیک، جیمز را به این دلیل نقد کرد که معتقد بود رویکردی که در ارادهٔ باور ارائه شده است، اوهام و خرافات را آزاد می‌گذارد و در این روش ما هرچه را که می‌خواهیم باور می‌کنیم (Hick, 1990: 60). آلن وود نیز در نقد جیمز تقریباً همین مسیر را می‌پیماید. او در نقد چالش جیمز بر کلیفرد که رویکرد او را به سبب خطر ازدست‌دادن بخشی از حقیقت نامطلوب می‌داند بیان می‌کند که ما هر روشی را که پی گیریم سرانجام به این منجر می‌شود که بخشی از حقایق از چشم ما پنهان بمانند (Wood, 2002: 24).

ریچارد گال در نقدی مهم‌تر بیان می‌کند که استدلال جیمز نمی‌تواند نشان دهد که شخص می‌تواند برای یک باور معرفت‌شناختی بدون پشتوانه، دلیلی اخلاقی برای خوداقناعی داشته باشد (Gale, 1990: 283).

بجاست که این بخش را با مرور نقد و پاسخی که یک ویلیام دیگر بر این موضوع طرح می‌کند به پایان ببریم. ویلیام وین‌رایت در کتاب *خود عقل و دل* فصلی را به جیمز اختصاص می‌دهد و اشکالات واردشده بر «خواست باور» را برمی‌شمرد و می‌کوشد تا به آن‌ها پاسخ دهد. او معتقد است که هنگامی که جیمز می‌گوید اگر ما در مورد باور دینی از سرشت عاطفی خود پیروی کنیم غیر عقلانی رفتار نکرده‌ایم، این پیش‌فرض را دارد که انسان‌ها در امیال‌شان اشتراک دارند و در غیر این صورت این امر به نسبی‌گرایی می‌انجامد. او در ادامه مدعی می‌شود به اندازه‌ای که جیمز بتواند از مدعای خود دفاع کند شباهت‌هایی در این میان وجود دارد (Wainwright, 1995: 124-132).

۷. نقدهای نگارندگان بر جیمز

این‌گونه که به نظر نگارندگان می‌رسد، مهم‌ترین ایراد استدلال‌های جیمز در جای دیگری نهفته است. آنچه را در ادامه می‌آوریم، نقدهایی است که عموماً به مقدمات استدلال‌های جیمز وارد می‌دانیم. گرچه جیمز در جستار «خواست باور» در پی توجیه ایمان به خدا است، اما او در عمل گرایش به مذهب و آیین را، با قرائت ادیان ابراهیمی، و به‌ویژه مسیحیت، تا حدی توجیه می‌کند؛ نه اصل باور به خدا را. در واقع او به جای ایمان به خدا ملزومات این ایمان را در ادیان توحیدی تا حدودی توجیه می‌کند. با این حال آنچه بنا داریم در این جا به آن پردازیم، چنان‌که اشاره کردیم صحت بخشی از مقدمات استدلال جیمز است و نه لزوماً پیش‌فرض‌ها، و صورت استدلالی او.

اصل ادعای جیمز در «خواست باور» تعریف انتخاب اصیل و انتساب ایمان توحیدی به آن است. باورداشتن به خدا اگر تصمیمی اصیل باشد باید سه ویژگی را احراز کند: گریزناپذیری، زنده‌بودن، و خطیر بودن. اما سؤال این‌جاست که با وجود شرط‌های سه‌گانه‌ای که جیمز برای انتخاب اصیل بودن وضع کرده است، چگونه خود می‌تواند انتخاب دینی را یک انتخاب اصیل معرفی کند. این بخش چنان‌که آمد در صورت‌بندی استدلال جیمز ذیل مقدمات مطرح می‌شود اما به نظر می‌رسد آنچه مربوط به صدق این مقدمات است در مقاله

جیمز به خوبی بررسی نشده است و در واقع جیمز برای تأیید صدق این مقدمات، هیچ «چیزی» ارائه نمی‌کند؛ وی نه در مقام برهان نه در مقام استشهاد، و نه به دلایل تجربی و استقرایی، نیازی نمی‌بیند که از صدق این مقدمات دفاع کند. او به گونه‌ای با این مسئله مواجه می‌شود که انگار نتیجه استدلال و حکم کلی مقاله خود را به طور پیشینی مفروض گرفته، و «اراده» کرده است تا این مقدمات را صادق بداند. جیمز زمانی که خود متوجه چالش پیش روی صدق این مقدمه در باب ویژگی زنده بودن انتخاب دینی می‌شود می‌نویسد که اگر برای شما دین فرضیه‌ای است که نمی‌تواند با هیچ امکان زنده‌ای درست باشد پس بهتر است این مقاله را ادامه ندهید. روی سخن من فقط با «وارشان رستگاری» (saving remnant) است (James, 1896: 26).

الف) ایمان دینی به مثابه گزینشی زنده

به نظر می‌رسد انتساب زنده بودن به امر دینی، آن‌چنان که جیمز از آن درمی‌گذرد چندان آسان نخواهد بود. باید در نظر داشت که در نگاه جیمز زنده بودن یک انتخاب به مثابه «زنده» و برق دار بودن سیم در صنعت برق است و در واقع او این اصطلاح را از همین رشته مهندسی برای توصیف یک انتخاب وام گرفته است (ibid: 1). زنده نزد او امری است که به اندازه نیروی الکتریسته بتواند فرد را تکان بدهد. اما باید در نظر گرفت که زنده بودن مانند برق امری عینی و چنان‌که خود جیمز نیز اشاره می‌کند همگانی نیست. کسی که چنین تعلق خاطری به امر دینی دارد به احتمال زیاد خود دین دار است. یعنی در واقع امر دینی برای کسی زنده خواهد بود که آن را پذیرفته باشد. برای یک ملحد هرگز امر دینی «برق دار» نیست چه اگر این طور بود و او بیم حقیقت دینی را داشت حداقل به دینی ترس آلود به خاطر هراس از جهنم روی می‌آورد. چنان‌که خود جیمز نیز می‌نویسد اگر فرضیه دینی برای کسی بی‌جان باشد به این خاطر است که ایمانی که به آن می‌اندیشد ایمانی است که بچه مدرسه‌ای‌ها تعریف می‌کنند: ایمان یعنی باور کردن آن‌چه می‌دانیم درست نیست (ibid: 28).

از این رو زنده بودن یک انتخاب برای انتخاب کننده امری پسینی از انتخاب، دست کم در امر دینی، خواهد بود. هر چند می‌توان ادعا کرد که اصولاً زنده بودن یک انتخاب با تعریفی که جیمز به دست می‌دهد همواره امری پسین از انتخاب خواهد بود. ما ابتدا تکلیف خود را

با انتخاب تعیین می‌کنیم سپس نسبت به آن مواجهه‌ای به لحاظ عاطفی زنده یا غیر زنده خواهیم داشت.

ب) ایمان دینی به مثابه‌ گزینشی گریزناپذیر

در مورد گریزناپذیری انتخاب دینی نیز وضع چندان بهتر نیست. جیمز مدعی است که انتخاب دینی یک انتخاب گریزناپذیر است. اما فرد میان این دو امر قرار ندارد که آیا مسیحی شود یا نه؟ بلکه در انتخاب «دینی»، وجه ناگزیر انتخاب «دین» است که خود بسیار متکثر است. علاوه بر این خود ایمان به یک دین پیش از آن متوقف بر تعیین نوع مواجهه با خداست. انتخاب میان باور به وجود خدای ابراهیمی یا عدم آن نیست، انتخاب صرفاً میان دو شق ایمان به خدا و عدم ایمان به خدا نیست؛ چراکه در پشت این لفظ تعاریف گوناگون و گاه متعارضی وجود دارد. خدای مهربان، خدای ظالم، یک‌همه‌خدایی، و بی‌خدایی بخشی از خداهایی هستند که می‌توان از میان‌شان دست به انتخاب زد. فرایند تصمیم‌گیری ما این‌گونه نیست که ابتدا مواجهه خود با ایمان یا عدم ایمان به خدای ابراهیمی را مشخص کنیم و سپس به سراغ گزینه بعدی برویم. همه این گزینه‌ها در همان لحظه آغاز وجود دارند. ما مجموعه‌ای متنوع از گزاره‌ها درباره خدا و ایمان دینی را پیش رو داریم که باید به یکی ملتزم شویم و همچنین محال عقلی نیست که حتی یک یا چند گزاره دیگر جدا از شقوق فعلی برای خود تصور کنیم.

ج) ایمان دینی به مثابه‌ گزینشی خطیر

ویلیام جیمز مفهوم خطیربودن را با تکرارناپذیری و بازگشت‌ناپذیری ایمان به خدا توضیح داده است و با مثال همراهی با نخستین سفر اکتشافی به قطب شمال آن را روشن‌تر کند. اما به نظر می‌رسد این ویژگی در نگاهی کلان خود به زنده‌بودن ارجاع داشته باشد. چنان‌چه در مثال‌های جیمز هم این امر مشخص است پیش‌پاافتاده بودن یک گزینه ارتباط وثیقی با غیر زنده‌بودن دارد. اما فارغ از این که این دو معنا به هم ارجاع دارند یا نه، فرض کنید که کسی به خدا باور داشته باشد اما در عین حال به تناسخ نیز معتقد باشد در این صورت عدم ایمان به خدا هرچند چرخه رنج او را طولانی‌تر خواهد کرد اما می‌تواند در مراحل بعد به اعتقاد به خدا برگردد. نمی‌توان لزوماً مدعی شد که باور دینی امری به معنای لفظی کلمه

بازگشت‌ناپذیر است. هرچند در مقام قرائت‌های رسمی دین مسیحیت و به طور کل ادیان ابراهیمی شاید بتوان مدعی این بازگشت‌ناپذیری شد.

۸. نتیجه‌گیری

چنان‌که ملاحظه شد سه ویژگی انتخاب اصیل نزد جیمز حداکثر فقط در صورتی برای ایمان به خدا پذیرفتنی است که خدا باوری را صرفاً در چهارچوب ایمان مسیحی و مسامحتاً ایمان ادیان ابراهیمی متصور باشیم. به عبارت دیگر دفاع جیمز در حداکثری‌ترین نوع خود فقط مسیحی‌بودن را توجیه می‌کند نه گوهر اصلی آن ایمان به خدا را.

به جز نقد یکی از مقدمات که در این جستار بدان پرداخته شد، بررسی کلی استدلال جیمز در «خواست باور» ناظر به بررسی ادعاهایی است که او پیش و عمدتاً پس از آن در جستارهای دیگری آن را اثبات کرده است (مانند نظریهٔ صدق کارکردگرایی و نظریهٔ تجربهٔ دینی) و از این رو ما آن را به مجال دیگری موکول می‌کنیم.

در پایان باید گفت که بیان این نقدها بر جیمز در جهت همدلی با کلیفورد نیست، بلکه نگارندگان عدم کفایت آن مدل ایمانی را که جیمز ارائه می‌دهد در نظر دارند و از این رو باید به سراغ مدل‌های دیگر توجه رفت. اگر نگارندگان این مقاله افزون بر نقدهای موجود در فارسی و انگلیسی بر کلیفورد، حرف تازه‌ای داشته باشند قطعاً در مجالی دیگر آن‌ها را مطرح می‌کنند، مجمل این‌که ادعای اصلی کلیفورد در قرینه‌گرایی خود بسیار قابل مناقشه است؛ چنان‌که بسیاری نیز از همین موضع او را به چالش کشیده‌اند.

پی‌نوشت

۱. این مقاله را محمد باسط به فارسی برگردانده است و در تارگاہ شخصی مهدی اخوان قابل دسترس است.
۲. این مقاله (غیر از فقرات پنج و شش) را محمد باسط به فارسی برگردانده است و در تارگاہ شخصی مهدی اخوان قابل دسترس است.
۳. این کتاب را پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در ۱۳۸۵ با ترجمهٔ محمدهادی شهاب منتشر کرده است که هنگام نگارش این مقاله در دسترس نگارندگان نبود. اما مطابق فهرست دیجیتال منتشرشده در تارگاہ ناشر، مطالب مربوط به جیمز از ۱۲۹ تا ۲۰۰ است.

منابع

- Clifford, William (1876-1877). 'The Ethics of Belief', *Contemporary Review*. 29.
- James, William (1897). *The Will to Believe and Other Essays*, London: Longmans, Green and Co.
- Jordan, Jeff (2004). 'Pragmatic Arguments and Belief in God', *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, available at: <http://plato.stanford.edu/entries/pragmatic-belief-god/>.
- Hick, John (1990). *Philosophy of Religion*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
- Gale, Richard (1990). *On the Nature and Existence of God*, Cambridge: Cambridge University Press
- Wood, Alan (2002). 'W.K. Clifford and the Ethics of Belief', in *Unsettling Obligations: Essays on Reason, Reality and the Ethics of Belief*, Stanford, CA: CSLI Publications.
- Wainwright, William, (1995) Reason and the Heart: a prolegomenon to a critique of passionall reason, NY: Cornell University Press.
- Duddles, Nathan (2012). 'The Will and Ethics of Belief: Epistemic Risks and Moral Consequences', Honors Theses.
- Russell Goodman (2000). 'William James', *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Pierce, Charles S. (1908). 'A Neglected Argument for the Reality of God', *Hibbert Journal*, 7.
- Lloyd, Alfred Henry (1907) *The Will to Doubt: An Essay in Philosophy for the General Thinker*, University of Michigan.
- Kaufmann, Walter (1958). *Critique of Religion and Philosophy*, New York: Harper & Row.